

## استراتژی آمریکا و آینده عراق

نویسنده: مصطفی زهرانی\*

### چکیده

این مقاله استراتژی آمریکا را در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در ارتباط با عراق مورد کندوکاو قرار داده است. با بحث در مورد تاریخچه‌ای از روابط واشنگتن و بغداد، در دوره جنگ سرد، و اشغال کویت به عنوان مهر خاتمه‌ای بر آن روابط، راهکارهای مختلف آمریکا پس از آزادی کویت، شامل مهار همه‌جانبه، مهار خفیف، بازدارندگی، حمله و اشغال و بالاخره سرنگونی مطرح شده است. همچنین با عنایت به احساس تهدیدی که آمریکا از جانب دولت عراق دارد، به مسائل و مشکلات خاص آمریکا در ارتباط با آینده آن کشور می‌پردازد.



استراتژی آمریکا در برابر عراق از جمله مسایل اساسی مورد توجه تصمیم‌گیرندگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. به این دلیل که در حال حاضر، صرف نظر از تمایل ما، آمریکا به عنوان بازیگر اصلی در منطقه حضور دارد و عراق نیز همسایه ما است. در این ارتباط، سؤال اساسی این است که ایالات متحده در برابر حکومت عراق چه برنامه‌ای دارد. فرض این است که اگر چه با پایان یافتن جنگ سرد، آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت سربر آورده است، اما نمی‌توان این کشور را در رقابتهای بین‌المللی که به هر حال همچنان وجود دارد، مطلق‌العنان دانست. به علاوه، عوامل منطقه‌ای زیادی مانع می‌شود واشنگتن

\* آقای مصطفی زهرانی عضو هیأت علمی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه می‌باشند.

بتواند بدون هیچ مشکلی سیاست خود را طراحی و اجرا کند. ضمناً نباید فراموش کرد که علاوه بر موانع ژئوپلیتیکی، حکومت موجود در عراق نیز عامل جدی در خنثی‌سازی طرح‌های آمریکا به حساب می‌آید. بنابراین با عنایت به چنین مفروضی باید استراتژی ایالات متحده مورد بحث قرار گیرد.

### سطح تحلیل

در هر بررسی علمی، که اطلاعات متراکم و متعارض وجود دارد، برای رهایی از پیچیدگی، لازم است کانون توجه به محدوده یا گستره‌ای خاص معطوف شود. جدای از پیچیدگی، وقتی قرار است به سؤالی خاص پاسخ داده شود، مناسبت دارد حوزه‌ای انتخاب گردد که بتواند به سؤال پاسخ گوید؛ به عبارت دیگر، عامل و علت اصلی هر تحول اجتماعی می‌تواند در گستره خاصی قرار داشته باشد. گزینش صحیح این محدوده علاوه بر اینکه محقق را از سردرگمی در برابر داده‌ها نجات می‌دهد، امکان پاسخ به سؤال را نیز آسان می‌سازد.

استراتژی آمریکا همچون سیاست خارجی این کشور، نسبت به هر کشوری از سه سطح قابل تحلیل است: سطح اول، سیستمی یا نظام بین‌الملل، سطح دوم، داخلی و سطح سوم منطقه‌ای است.<sup>(۱)</sup> قرارگرفتن موضوع مورد مطالعه در هر یک از این سطوح، مدل تحلیلی مربوط به خود را می‌طلبد؛ به عنوان مثال، استراتژی آمریکا در برابر عراق در دوران جنگ سرد در قالب نظام بین‌الملل و سطح سیستمی قابل بررسی بود؛ زیرا عراق حوزه نفوذ شوروی و شوروی هم رقیب واشنگتن بود. بر همین اساس، پس از جنگ سرد، که شوروی رقابت آن چنانی با آمریکا ندارد، استراتژی آمریکا نسبت به عراق در سطح سیستمی کارآمد نیست. اگر سطح نظام بین‌الملل مناسبت نداشته باشد، باید به دو سطح دیگر توجه کرد. در حوزه داخلی آمریکا، سیاست این کشور در برابر عراق، لایه‌های مختلفی دارد. به طور گذرا می‌توان اشاره کرد که از نظر داخلی، فرد، گروه و بوروکراسی نقش دارد. این سه سطح از

۱- کنث والتز در ریشه‌های جنگ‌ها سه سطح تحلیل را مطرح می‌کند: فرد، کشور و نظام بین‌الملل، از دید وی، علت جنگ‌ها به ساختار نظام بین‌الملل بازگشت می‌کند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به:

Kenneth Waltz, *Man, State and War*.

سیاست آمریکا که به داخل جامعه آمریکایی باز می‌گردد، در واقع بیانگر سه مدل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی این کشور نیز هست.<sup>(۱)</sup>

واقعیت این است که برای درک استراتژی آمریکا نسبت به عراق، توجه به عوامل داخلی تصمیم‌گیری در آمریکا حایز اهمیت است. در این تصمیم‌گیریها باورهای افرادی مثل رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و دیگر افراد مؤثر در سیاستهای دفاعی اهمیت دارد. ضمناً نقش سازمانهای مربوط همانند وزارت خارجه، پنتاگون و سازمان سیا هم با اهمیت است. به علاوه رقابت بین بخشهای مختلف تشکیلات بوروکراسی تعیین کننده است و در این بین، عامل سوم در تعیین استراتژی جایگاه بیشتری دارد. اما نکته این است که فرد یا گروه یا تشکیلات در تعیین استراتژی بر مبنای برداشتهای خویش عمل می‌کند؛ برداشت نسبت به منافع و تهدیدات. در همین راستا باید به این نکته دقت شود که این برداشت نسبت به منافع و تهدیدات در زمینه عراق، ناشی از تحولات منطقه خلیج فارس و خاورمیانه است. این مجموعه تصورات ناشی از تحولات داخل آمریکا یا تحولات در سطح نظام بین‌الملل نیست. بنابراین فهم استراتژی آمریکا در برابر عراق، مستلزم شناخت تصورات تصمیم‌گیرندگان آمریکایی نسبت به این منطقه است. لذا به نظر می‌رسد چنانچه سطح منطقه در این تحلیل لحاظ شود، مفید خواهد بود. از این رو لازم است ابعاد و گستره منطقه مورد بحث روشن شود.

تا قبل از جنگ رمضان (جنگ اکتبر ۱۹۷۳) بین اعراب و اسرائیل، واشنگتن در سیاست خارجی خویش، تمایز روشنی بین خلیج فارس و خاورمیانه قائل بود. اما جنگ مزبور بسیاری از عوامل را تغییر داد و نتایج اساسی به بار آورد. در این جنگ برای اولین بار کشورهای عربی عضو اوپک، غرب را تحریم نفتی کردند. سیاسی شدن نفت و وجود منابع اصلی نفت در خلیج فارس و نقش تعیین کننده آن در مسأله فلسطین، خلیج فارس را به خاورمیانه متصل کرد. بنابراین از این تاریخ، سیاست آمریکا در برابر خاورمیانه و خلیج فارس تفکیک ناپذیر شد. با پایان یافتن جنگ سرد و مطرح شدن کشورهای جدید و اهمیت

۱- این سه مدل عبارت است از تصمیم‌گیری عقلایی، تصمیم‌گیری روند سازمانی و تصمیم‌گیری مبتنی بر سیاستهای بوروکراتیک. برای مطالعه بیشتر در این باره، رجوع شود به بحران موشکی کوبا و تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا، نوشته آلسون.

نفت خزر، منطقه مورد بحث دامنه وسیعتری یافت. لذا امروزه استراتژی آمریکا در برابر عراق در حوزه‌ای به نام "خاورمیانه جدید" قابل بررسی است؛ خاورمیانه‌ای که نه تنها خلیج فارس و خاورمیانه دوره جنگ سرد، بلکه تا حدی کشورهای جدید آسیای مرکزی و قفقاز را هم در برمی‌گیرد. اگر استراتژی آمریکا در برابر عراق برخاسته از سیاست مهار دو جانبه باشد که در دوره اول ریاست جمهوری کلینتون طراحی شد، منطقه مورد نظر دارای همین گستره، و این چیزی است که طراحان سیاست مهار نسبت به آن تصریح دارند.<sup>(۱)</sup>

### آمریکا و عراق در دوره جنگ سرد

بنابر آنچه گفته شد، عامل اساسی و تعیین کننده استراتژی آمریکا در برابر عراق، عوامل پایدار موجود در این منطقه است. کمی قبل اشاره شد که استراتژی آمریکا بر منابع و تهدیدات مبتنی است. ضمناً از جنگ جهانی دوم به این سو، که آمریکا به عنوان قدرت برتر شناخته شد، منافع آمریکا در منطقه ثابت بوده است. اولین موضوع برای آمریکا نفت و دیگری امنیت اسرائیل است. عامل اول، اقتصادی و عامل دوم سیاسی است. آنچه در این مدت تغییر کرده، تهدیداتی است که متوجه این دو منافع است. تحول در استراتژی آمریکا در منطقه نیز نه به دلیل تغییر در منافع، بلکه به دلیل دگرگونی تهدیدات علیه منافع آن کشور است. از این دیدگاه، در دوره جنگ سرد به دلیل رقابت شوروی با آمریکا در منطقه، اصلی ترین تهدید منطقه‌ای علیه منافع آمریکا نیز شوروی بود. در همین دوره پیروزی انقلاب اسلامی باعث تغییرات جدید در استراتژی آمریکا شد. استراتژی آمریکا، که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، رویارویی با حضور شوروی در منطقه بود، این بار رو در رویی با انقلاب اسلامی نیز بدان ضمیمه گشت و نتیجه آن حضور نظامی مستقیم آمریکا در خلیج فارس شد. جنگ ایران و عراق نیز تا آنجا که به جریان ارزان نفت به غرب آسیب جدی وارد نمی‌ساخت، مورد مخالفت آمریکا نبود. به علاوه، استراتژی اعلان شده آمریکا این بود که به هر میزان که سرنوشت حکومت عراق به خطر افتد، به همان نسبت، سیاست آمریکا به نفع عراق تغییر کند.<sup>(۲)</sup> این سیاست در واقع بر حفظ وضع موجود در منطقه مبتنی بود. آمریکا به

۱- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به سخنرانی مارتین ایندایک، ۱۸ می ۱۹۹۳، در سمپوزیم SOREF.

۲- برای مطالعه بیشتر، مراجعه شود به :

همین منظور تمامی امکانات خویش را به کاربرد که برآیند سیاسی آن در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل و پیامدهای پس از آن دیده شد. نتیجه دیگر این سیاست کشاندن جنگ تحمیلی از فاز نظامی به مرحله نظامی - اقتصادی بود.<sup>(۱)</sup>

به علاوه، جنگ از حالت فرسایشی به بن بست تغییر وضعیت داد. تحلیل استراتژیستهای آمریکایی این بود که در جنگ فرسایشی، سرانجام ایران، صدام را شکست خواهد داد.<sup>(۲)</sup> عامل اصلی این دگرگونی در استراتژی نظامی نیز جنگ اقتصادی علیه ایران بود که در نفت خلاصه می شد و نفت نیز تنها منشأ تداوم جنگ از سوی ایران به حساب می آمد.<sup>(۳)</sup> به هر حال در جنگ تحمیلی، آمریکا به دلیل دشمنی با ایران اسلامی، وارد همکاری استراتژیک با عراق شد.<sup>(۴)</sup>

### اشغال کویت، شکست استراتژی

بنابه همکاری استراتژیک ذکر شده در بالا تا پایان جنگ تحمیلی، آمریکا و اسرائیل بیش از پیش به حکومت عراق اعتماد کردند.<sup>(۵)</sup> توضیح اینکه پس از جنگ تحمیلی، مدل امنیتی مورد نظر واشنگتن برای خلیج فارس بر سه پایه بنا شد: پایه اول شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آن عربستان و کویت بود که منافع اساسی آمریکا را تأمین می کردند. لذا امنیت این دو کشور، هدف بنیادین سیاست واشنگتن را تشکیل می داد. از سوی دیگر، این دو کشور از دو ناحیه تهدید می شدند: ایران و عراق. لذا چنانچه توان ایران و عراق به منظور

---> Kuni, Holm, *Persian Gulf & U.S. Foreign Policy*.

۱- این بحث عمدتاً در گزارش کمیته حقیقت یاب کنگره آمریکا که در چند مورد به منطقه سفر کرد، قابل مطالعه است.

۲- تبدیل جنگ فرسایشی به بن بست را در نوشته های تحلیلی کسانی مثل آنتونی کردزمن در آن دوران می توان یافت.

۳- در این زمینه، مخصوصاً پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و حضور نیروهای آمریکایی در خلیج فارس، مطبوعات آمریکا و انگلیس مطالب زیادی عنوان کردند.

۴- گفته پاتریک کلاسون، ۲۸ ژانویه ۱۹۹۹، شورای سیاستگذاری خاورمیانه. این همکاری استراتژیک که امروزه از سوی تحلیلگران و استراتژیستهای آمریکایی مورد اذعان است، زمینه لازم برای مسایل بعدی شد.

۵- بهترین شاهد برای امید به همکاری استراتژیکی عراق، آمریکا و اسرائیل، کنفرانسی است که پس از جنگ تحمیلی در لندن تشکیل شد. در این کنفرانس، عراق، اسرائیل و آمریکا مشارکت جدی داشتند و سخن از همکاری استراتژیک با عراق شدیداً مطرح بود.

بازدارندگی علیه یکدیگر مصروف می‌شد، تهدیدهای متوجه شورای همکاری نیز خشتی می‌گشت. بنابراین، قبل از اشغال کویت توسط عراق، واشنگتن استراتژی خویش را بر اساس سه پایه شورای همکاری، ایران و عراق تنظیم کرده بود، به گونه‌ای که ایران و عراق توازن بخش یکدیگر بودند و در سایه این توازن امنیت متحدان آمریکا برقرار می‌شد. با وجود این حوادث بعدی نشان داد که در این سیاست، واشنگتن دچار خوش بینی بیش از حد نسبت به حکومت صدام بود.<sup>(۱)</sup>

اشغال کویت توسط صدام، پایه‌های استراتژی واشنگتن را فرو ریخت. اکنون آمریکا نه تنها برای بازگرداندن وضع سابق ناگزیر به جنگ با عراق می‌شد، بلکه امنیت منطقه را نیز رأساً باید تأمین می‌کرد. که در سیاست قبلی، عراق عامل بازدارنده در برابر ایران بود، اکنون آمریکا ناگزیر است که نه تنها در برابر تهدید ایران وارد عمل شود، بلکه باید خود در برابر عراق نیز بایستد و این چیزی نبود جز سیاست موسوم به "مهار دوجانبه". این تغییر بنیادین را مارتین ایندایک، طراح اصلی سیاست مهار به روشنی بیان می‌کند. وی می‌گوید:

« نخلو کلتیئتو قرضتو لافو جا نیلیرن و لاقی تللی  
الذین یا بلیرن و لاقی که هلاقی جو لیلرین و لاقی هندیست به  
منافع طقمه من تناهیه مین بلیرن و لاقی تللی  
قبلی تو کوه بیستی که دیلیرن و لاقی تللی، یر نیماز مندان  
نیستی که لیلرکی بلو لوز بگلسی تهاکیم. <sup>(۲)</sup>

اما سیاست جدید و مفهوم مهار همچنان ابهامات زیادی دارد؛ به عنوان نمونه از مهار می‌توان بازدارندگی خفیف تا سرنگونی را تلقی کرد. ضمناً، این سیاست ممکن است به دلیل عکس‌العمل حکومت صدام یا عوامل دیگر در سطح منطقه یا جهان دستخوش تغییر شود. لذا مناسب است بطور اصولی راه‌های پیش روی واشنگتن برای رویارویی با صدام به عنوان تهدید مورد بحث قرار گیرد.

۱- این سیستم امنیتی را مراکز تحقیقاتی آمریکا بعد از جنگ هشت ساله ایران و عراق در سیاستهای پیشنهادی خود به دولت آمریکا پیشنهاد می‌کردند. در این مورد گزارشهای بعد از پایان جنگ توسط مراکز تحقیقاتی راند، هریتیج، هور و فورد قابل توجه است. ۲- مارتین ایندایک، منبع پیشین.

**راهکارهای مختلف**

اصولاً برای برخورد با عراق پنج راه برای واشنگتن وجود دارد که عبارت است از : ۱- سیاست مهار همه جانبه ۲- اعمال سیاست مهار تعدیل یافته ۳- بازدارندگی ۴- حمله و اشغال ۵- سرنگونی.<sup>(۱)</sup>

**۱- مهار همه جانبه**

سیاست مهار عراق، چهاررکن دارد: نظارت تسلیحاتی، تحریمها و ممنوعیت پروازی در ممنوعیت رفت و آمد زمینی، تهدید و اعمال زور. از دید پاره‌ای از نظریه پردازان آمریکایی سیاست مهار، نقاط ضعفی دارد ولی قابل اصلاح است. اقداماتی که به این منظور می‌توان انجام داد، عبارت است از: الف) شدت بخشیدن به جریانات نظارت تسلیحاتی از طریق وارد کردن اعضای کارکشته بیشتر با ملیت انگلیسی - آمریکایی. ب) برقراری ممنوعیت جدی بر واردات عراق و بستن منافذی که عراق از طریق آنها نفت صادر می‌کند. این منافذ عبارت است از ترکیه، اردن و ایران. ج) ایجاد و اعلان سیاست اعمال زور در هر جا که لازم باشد.

**۲- مهار خفیف**

در این سیاست فرض بر این است که مهار به صورت فراگیر غیر قابل تداوم است. لذا باید بطور مشخص بر توانایی نظامی عراق تمرکز شود. برای این منظور ائتلافی غیر از ائتلاف سازمان ملل لازم است. ائتلاف کشورهای که بدون وجود مجوزهای سازمان ملل هم حاضر باشند در زمینه‌های مختلف از جمله اقدام نظامی پشتیبانی کنند. مهمترین کشور مورد نیاز در این زمینه کویت است. همکاری کشورهای ترکیه، عربستان سعودی، اردن نیز سودمند است. آمریکا حمایت ژاپن و انگلیس را هم خواهد داشت. این ائتلاف حداقل سه عنصر مهار را پوشش خواهد داد : ۱- جلوگیری از عراق در دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی ۲- جلوگیری از بازسازی مجدد نیروی نظامی متعارف عراق ۳- محدود ساختن عراق به لحاظ سیاسی. متقابلاً، آمریکا توافق کند تا تحریم گسترده فعلی عراق را تعدیل کند و در زمینه معیارهای آنسکام وارد مذاکره شود و یا نسبت به موضوعات دیگر سیاست خارجی گذشت نماید.

1- Patrik Clawson, Andrew Parasiliti, and Keneth Pollack. Iraq Strategy Review : Options For U.S. Policy. POLICYWATCH. Number 326. July 10, 1998.

### ۳- بازدارندگی

هدف از بازدارندگی، رویارویی با اعمال زور توسط صدام است. تخصیص چنین هدفی، بازدارندگی را محدود می‌کند، زیرا، توان نظامی عراق را مورد توجه قرار نمی‌دهد. همچنین، اعمال سیاست بازدارندگی یعنی پذیرش صدام بر سر قدرت. با پذیرش صدام، اعمال تحریم‌های سازمان ملل فقط با پرداخت بهای سنگین قابل تداوم است. در نتیجه، عراق جزء موضوع‌های سیاست خارجی آمریکا نخواهد بود. بلکه تنها اگر صدام دست به عملیات تروریستی علیه منافع و شهروندان آمریکایی بزند یا اعمال زور کند، ایالات متحده با نیروی نظامی فشرده و تند، عکس‌العمل نشان خواهد داد. ضمناً با داشتن نیروی زمینی در کویت، تأکید آمریکا بر حضور هوایی و تمرینات به منظور اثبات تعهد آمریکا در بازدارندگی از تجاوز عراق خواهد بود. به علاوه در این استراتژی به جای تأکید مشخص بر رژیم کنترل تسلیحات عراق، دیپلماسی آمریکا مسأله عراق را در چارچوب استراتژی ضد اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی در سطح جهان در نظر می‌گیرد. به علاوه در این سیاست، سلاح‌های متعارف عراق در اولویت آمریکا نخواهد بود. نفت عراق نیز سرازیر بازار نفت می‌شود که در عین حال نفع مصرف‌کنندگان آمریکایی را نیز دربردارد.

### ۴- حمله و اشغال

این راه حل جاه طلبانه‌ترین راه است. حمله و اشغال تنها در صورتی توجیه‌پذیر است که عراق به اقدام بزرگ تحریک‌کننده‌ای دست بزند. در این صورت در داخل آمریکا باید اجماع نظر وجود داشته باشد. پیش‌بینی می‌شود این عملیات سه تا هفت ماه طول بکشد و حداقل ۱۰۰۰ کشته از سربازان آمریکایی خواهد داشت.

### ۵- سرنگونی

شعار سرنگونی در روزنامه‌های آمریکا زیاد دیده شده است. به علاوه مقامات قبلی که بیشتر جمهوری خواه هستند، نیز برای سرنگونی صدام حسین تلاش زیادی دارند. فکر اصلی در این جدال، رد نظریه مهار و کمک به مخالفان در به قدرت رسیدن است. موفقیت سیاست سرنگونی به جز عملی بودن باید مورد موافقت متحدان آمریکا نیز باشد و از سوی افکار عمومی آمریکا نیز پذیرفته شود. برای سرنگونی از طریق مخالفان سه راهکار احتمالی مطرح می‌شود:



**راهکار اول** از طریق نیروی هوایی است. برای این منظور ابتدا آمریکا باید مخالفان را از نظر آموزش و تجهیزات برای جنگی متعارف آماده سازد. آنگاه نیروی هوایی خود را برای درهم شکستن آرایش جنگی، لجستیک، فرماندهی و کنترل عراق وارد کند تا پس از آن ضمن حمایت از عقبه، مخالفان را وارد کارزار نماید تا شهرها را به اشغال خویش درآورند.

مخالفان این راهکار بر آنند که این روش علاوه بر نیاز به ماهها کار مداوم برای مقابل با ارتش ۴۰۰ هزار نفری که صدهزار نفر آن گارد است و تعداد ۲۰۰۰ تانک، ۲۱۰۰۰ قبضه توپ نیاز دارد. از این گذشته، تاکنون نیروی هوایی به تنهایی در این زمینه موفق نبوده است. در عملیات قبلی علیه عراق نیز نیروی هوایی بشدت عمل کرد، اما موفقیت کمی حاصل شد. در واقع تنها تعداد کمی از واحدهای عراقی نابود یا تسلیم شدند و نیروی گارد نیز دست نخورده باقی ماند. در بهترین وضعیت، این امر اثبات نشده است که نیروی هوایی آمریکا بتواند نیروی زمینی عراق را از پا درآورد و در بدبینانه‌ترین وضع، چنین پیش‌بینی احمقانه است. ضمن اینکه در صورت حمله هوایی، صدام در آخرین انتخاب به سلاح کشتار جمعی روی خواهد آورد. اگر در جنگ قبلی، صدام از این عامل بهره نگرفت، بدین دلیل بود که هرگز در مرز سرنگونی قرار نگرفت. آمریکا اگر از مخالفان عراق به جای نیروی زمینی خویش بهره گیرد، نتیجه‌اش حملات شیمیایی و میکروبی علیه نیروهای آمریکایی و متحدان آمریکا خواهد شد. ضمن اینکه مخالفان عراقی هم به خاک و خون کشیده می‌شوند.

**راهکار دوم** برای سرنگونی صدام حسین حمایت از کنگره ملی عراق است. این کار ابتدا با مشروعیت بخشیدن به این کنگره به عنوان حکومت کشور عراق و ارائه کمکهای لازم به ده تا بیست هزار نفر و آزادسازی بخشهایی از عراق در کردستان و غرب رود فرات و جنوب ۳۲ درجه به عنوان "عراق آزاد" است. به دنبال آن، آمریکا تحریم حکومت جدید را لغو، و پوشش هوایی لازم را برای اشغال پایتخت توسط این گروه ارائه می‌کند.

مخالفان این راه حل بیشتر بر ضعف درونی کنگره ملی و اینکه اساساً چنین نیرویی نظامی نیست و فاقد سیستم فرماندهی و کنترل است، تأکید دارند. مخالفان این طرح همچنین تاکتیکهای عملیات شبانه و در شرایط بد آب و هوایی را، که آمریکا امکان دفاع از نیروی کنگره ملی را ندارد، مطرح می‌کنند. ضمناً تجربه جنگ قبلی نشان داد که اگر چه عراق ۳۹ روز بمباران شد و روحیه نیروهای عراقی درهم شکست در حمله زمینی، گارد ملی نهایت

مقاومت را از خود نشان داد.

سومین راهکار موسوم به راه حل "افغانی" است که در نیکاراگوئه و در ویتنام برای ویتکنگها هم انجام شد. در این روش، آمریکا منطقه امنی برای مخالفان در کشورهای همجوار عراق آماده می‌کند و با عرضه آموزش و امکانات، مخالفان عراق از طریق جنگ چریکی وارد می‌شوند. این رهیافت بر استراتژی ضعیف در برابر قوی مبتنی است که نیروی ضعیف یا چریک در درازمدت با ضربه وارد کردن به نیروی قوی او را ضعیف، و خود را قوی می‌کند. این طرح ضمناً برای آمریکا بهای کمی دارد.

رهیافت افغانی این مشکل اساسی را دارد که هیچ کشوری حاضر نیست پایگاه لازم را برای ایجاد منطقه امن در اختیار نیروهای مخالف صدام قرار دهد. در مبارزات مجاهدان افغان، پاکستان سالها امکانات لازم را در اختیار مجاهدان قرار می‌داد. این در حالی است که همسایگان عراق هرگز چنین نمی‌کنند. سعودیها بارها مخالفت خویش را با چنین کاری اعلام کرده‌اند. ضمناً مرز سعودی با عراق پر جمعیت است و چنین عملیاتی برای ریاض مشکل آفرین است. همین ضعف را کشور اردن دارد. سوریه نیز اگر چه همیشه در حالت شبه جنگ با عراق بوده‌است، حاضر نیست چنین پایگاهی را در اختیار مخالفان صدام بگذارد. ترکیه هم دست به چنین کاری نمی‌زند، زیرا این کار باید در منطقه کردنشین آن کشور انجام شود که باعث افزایش تمایلات سیاسی کردهای ترکیه می‌شود؛ چیزی که مورد پذیرش آنکارا نیست. بر همین اساس به‌رغم خواست تکراری واشنگتن در این زمینه، ترکها نه تنها با این کار توافق ندارند، بلکه خواهان کنترل کردستان توسط صدام نیز هستند. در این بین، ایران تنها کشوری است که از نظر وضعیت طبیعی و دیگر ملزومات برای چنین سناریویی آماده است، ولی به دلیل روابط موجود تهران - واشنگتن، این کشور نیز نمی‌تواند انتخاب درستی باشد. علاوه بر نکات مطرح شده، انتخاب راه‌حل مورد بحث از نظر سیاسی باعث انزوای واشنگتن در سازمان ملل و آسیب دیدن دیگر سیاستهای این کشور از جمله تحریمها خواهد شد. ضمناً، عکس‌العمل صدام نیز غیرقابل پیش‌بینی است؛ حتی اگر این طرح موفق باشد.<sup>(۱)</sup>

۱- سرنگونی را با واژه‌های مختلفی از قبیل Rollback و Undermining مطرح ساخته‌اند. کاملترین بحث در این مورد، در فصل‌نامه فارین افیرز، شماره‌های بهار و تابستان ۱۹۹۹ آمده‌است. بنگرید به: Daniel Byman, Kenneth Pollack and Gideon Rose, "The Rollback Fantasy", *Foreign Affairs*, January / February 1999.

درک اینکه واشنگتن کدام یک از راهکارهای ذکر شده را دنبال می‌کند، مستلزم شناخت چند نکته است: اولین مسأله مربوط به وظیفه نیروهای ائتلاف در برخورد با عراق در هنگام اشغال کویت است. نکته دیگر عملکرد جرج بوش در برابر عراق و توجه‌هایی است که برای سرنگون نکردن صدام حسین در هنگام اخراج ارتش عراق از کویت ارائه کرد. نگرش آمریکا در زمینه سرنگونی طی دو سال اخیر و شناخت وضع موجود نیز در این بررسی حایز اهمیت است که در این قسمت به مباحث ذکر شده پرداخته می‌شود.

قرار بر این بود که برخورد با عراق به عنوان مدل عملکرد آمریکا بعد از جنگ سرد بشود، ولی اکنون تبدیل به بن‌بست در سیاست دفاعی و خارجی آمریکا شده است. یک علت این است که برخورد با عراق، برای خروج ارتش عراق از کویت برنامه روشنی بود و اعضای ائتلاف دارای رأی یکسان بودند. اما اهداف درازمدت واضح و روشن نبود. با تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت نشان داده شد که از نظر اعضا، تجاوز به همسایگان بعد از جنگ سرد غیرقابل قبول است. اعضای شورا همچنین نشان دادند که بر رقابتهای اقتصادی تأکید دارند و نه نظامی؛ ضمن اینکه نگرش جهانی را در برابر رقابتهای منطقه‌ای قرار می‌دهند. آمریکا و نیروهای ائتلاف این وظیفه را طی یک هفته عملی کردند. اما مسأله اصلی یعنی صدام در این مباحث آورده نشد. به علاوه، پیش‌بینی سازمان ملل در مورد خلع سلاح نیز چند هفته‌ای بود ولی هنوز خبری از پایان کار نیست. ریشه نداشتن استراتژی توسط آمریکا نیز به همین دوره حساس بازمی‌گردد؛ زیرا تحولات داخلی عراق از کنترل ائتلاف خارج شد. در این دوره آمریکا سیاست روزمرگی داشت و راهکاری اساسی برای این مدت اندیشیده نشد. نبودن استراتژی همراه با محاسبه غلط نسبت به خسارات صدام بود. ضمناً، تعقیب نکردن صدام تا سرنگونی در جنگ متحدان علیه عراق تاحدی ریشه بر خورددهای فعلی کاخ سفید را روشن می‌کند.<sup>(۱)</sup>

اساسی‌ترین سؤال نسبت به سیاست آمریکا در برابر عراق، که ضمناً شک همگان را نسبت به نیت واقعی واشنگتن برمی‌انگیزد، تمام نکردن کار حکومت صدام به دنبال اخراج این رژیم از کویت است. برخی از نظریه‌پردازان، سؤال را به صورت کارشناسانه‌تری عنوان

1- Robin Wright, "America's Iraq Policy : How Did It Come to This?", *Washington Quarterly*, Summer 1998.

می‌کنند: آیا جنگ زود تمام شد؟ چرا قبل از اینکه گارد جمهوری عراق درهم شکنند، آمریکا جنگ را تمام کرد؟<sup>(۱)</sup> در پاسخ به این سؤال توجیه‌های گوناگونی وجود دارد. ابتدا در سطح نیروهای نظامی آمریکا این نکته عنوان شد که اساساً نیروهای مسلح آمریکا نقش ملت‌سازی ندارند. مردم عراق برای برقراری فرهنگ سیاسی واحد و ایجاد نهادهای سیاسی و در رأس آن حکومت مطلوب، خود باید وارد کار شوند و این کار از طریق ارتشهای بیگانه عملی نیست. این بحث همچنان در نیروهای مسلح آمریکا به عنوان سؤال اساسی مطرح است.<sup>(۲)</sup> تحولات بعد از خروج عراق از کویت در روشن کردن سؤال ذکر شده در بالا مؤثر است. پس از خروج نیروی عراق از کویت، جرج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا مردم عراق را علناً ترغیب کرد تا علیه حکومت عراق به پا خیزند. اما با حرکت مردم، واشنگتن نه تنها از آنها حمایت نکرد، بلکه دست صدام را در سرکوب خیزشهای مردمی باز گذارد. این تغییر موضع در سیاستهای رئیس‌جمهور آمریکا بسیار عجیب به نظر می‌رسید. برخی از تحلیلگران آمریکایی این دگرگونی در موضعگیری را ناشی از فشار عربستان سعودی می‌دانند؛ زیرا عربستان با قدرت گرفتن شیعیان عراقی از یک سو نگران حرکت شیعیان در خاک خود بود و از سوی دیگر احتمال برپایی حکومتی در عراق، که شیعیان در آن نقش تعیین‌کننده داشته باشند، در کنار حکومت شیعی در ایران، خطری عمده برای عربستان با ایدئولوژی وهابی آن به شمار می‌آید.\*<sup>(۳)</sup>

استدلال دیگر این است که این تغییر رفتار در اثر فشار ترکیه به وجود آمده است. زیرا ترکها از کردستان خود هر اسناک بودند. به هر حال این شرمندگی برای جرج بوش باقی ماند. او پیش از این اعلام کرده بود که صدام مثل هیتلر است و تا وقتی که دیکتاتور بر عراق

1- Robin E. Hunter, "In The M.E After Iraq Invasion of Kuwait", by Robert Freedman.

۲- گزارش این مباحث در سال اول پس از جنگ علیه عراق منتشر شده است.

\* امروز به زعم برخی از استراتژیستهای آمریکایی این نگرانی عربستان نه تنها وجود ندارد، بلکه ریاض از واشنگتن می‌خواهد تا به مجلس اعلای شیعیان عراق نیز کمک کند و واشنگتن نیز بخوبی این نظر را پذیرفته است؛ به عنوان نمونه، سخنان پاتریک کلاوسون مدیر تحقیقات واشنگتن در امور خاورمیانه در هفدهمین گزارش کنفرانس شورای سیاستگذاری خاورمیانه، ۲۸ ژانویه ۱۹۹۹ را می‌توان نام برد. ضمناً آقای کلاوسون خود بر این است که کنگره ملی عراق به رهبر چلبی می‌تواند سردمداری حکومت آینده در عراق را عهده‌دار باشد.

3- Robin E. Hunter, *Op.Cit.*

حکومت کند، تحریمها علیه عراق باقی خواهد بود.\* در مورد این تغییر موضع، نکته دقیقتری هم طرح می‌شود. ظاهراً انتظار واشنگتن حرکت و یا کودتا از درون تشکیلات حکومتی بود. اما چون این اتفاق رخ نداد و حرکت مردمی شد باعث نگرانی گردید. اظهارات جرج بوش<sup>(۱)</sup> در این زمینه نیز مؤید این برداشت است. بوش در اظهارات خویش حرکت از درون حکومت و خیزش مردم را مطرح کرد که در این بین امید او به نیروهای داخل حکومت و در قالب کودتا بوده است نه مردم.

ضمناً، گفته شده است که آمریکا از مداخله به منظور سرنگونی، نگرانی دیگری هم داشته و آن نقش مردم عراق است. تحلیل روز کاخ سفید این بود که در صورت اشغال عراق توسط آمریکا به منظور سرنگونی حکومت صدام، ممکن است مردم با انگیزه ضدیت با مداخله بیگانگان در کنار حکومت قرار گیرند. البته در مقابل، شواهدی ارائه می‌شود که عکس این نظریه را ثابت می‌کند. ناراضی‌نمایی ناشی از جنگ هشت ساله با ایران، تعداد فراوان کشته‌های مردم در این جنگ، مشکلات شدید اقتصادی، جشن پانزده روزه مردم به دلیل پایان جنگ به رغم مخالفت حکومت با تداوم جشنها همه حاکی از مخالفت مردم با صدام حسین است.<sup>(۲)</sup>

در توجیه همین بحث گفته می‌شود که علاوه بر اینکه واشنگتن فکر می‌کرد مخالفت از درون حکومت خواهد بود، چنین تصور می‌شد که پیشوایی جنبش از اهل سنت است و نه کسانی که با فاصله زیادی از خارج از سیستم می‌آیند. لذا محاسبه آمریکا این شد که چنانچه خیزش موفق شود منجر به بی‌ثباتی و درگیری قومی و بی‌ثباتی در منطقه می‌شود که وجود صدام از چنین وضعیتی بهتر است. این در حالی است که به زعم مخالفان این سیاست در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، شیعه‌ها به حکومت سنی وفادار ماندند.<sup>(۳)</sup>

استدلال دیگری هم در زمینه ناتمام گذاشتن جنگ توسط آمریکا وجود دارد. آمریکا با متحدان تنها به منظور اخراج عراق از کویت به توافق رسیده بود. بنابراین مداخله در عراق و

\* این در حالی است که بنابر برخی نظرها، این نوع واژه‌بندی برای ایجاد فضای لازم در برخورد با صدام و انگیزه دادن به نیروهای ائتلاف صورت گرفت.

۱- گفته جرج بوش بلافاصله بعد از اخراج عراق از کویت.

2- Laurle Mylvoe, "Iraq After Its Invasion of Kuwait", in *the Middle East*, p.168.

3- Robin Wright, *Op.Cit.*

سرنگونی حکومت در آن کشور بر خلاف توافق متحدان و نیز مصوبات شورای امنیت سازمان ملل بود. چنانچه آمریکا از حد توافق شده عدول می‌کرد، خطر شکاف ائتلاف و نیز بروز مسایل بعدی در شورای امنیت پیش می‌آمد.<sup>(۱)</sup> جورج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا در مصاحبه‌ای با CNN در ۷ فوریه سال ۱۹۹۸ دلایل عدم سرنگونی صدام را در زمان اخراج آن کشور از کویت چنین اعلام کرد:

« هنگامی که و خورثگو نوی عطلی کنند آنو نیا  
عملیعتا ایفود ند.

۲ گوا و علق د ایتلا فینجگ رلیسظی فضاخت  
می نمور هنو طقه کم شیچ ر نیکو نیست تینگونی  
مو افتقود.

۳ کلام فظرگوفی جمی شطنتلا کم ختقور د هیک  
شهیلا یثلود.

۴ یذایکیشو هلیگانغرا کطرقا بقلا بقونلیود.  
هیکو نلتا یلقب بالما لبتمه ستر اقر دبلو دگ و طعولق  
می ماند یچنایو اقر کلن پت نیود.»

در نتیجه، آمریکا با گذشت بیش از یک سال، نسبت به منطقه و بویژه عراق سیاست مشخصی نداشت.\* به هر حال، ابقای صدام و مقاومت وی در برابر فشارها، آمریکا را با مسأله‌ای جدی روبه‌رو ساخته است. بر همین مبنا تهدیدات حکومت عراق علیه منافع آمریکا و متحدان این کشور در منطقه مجدداً مطرح می‌شود. با وجود این یکی از متغیرهای اصلی در تعیین استراتژی، میزان تهدید و یا برداشت سیاستگذاران آمریکایی نسبت به تهدید است.

1- Robin E. Hunter, *Op.Cit.*

\* سیاست اعلان شده جرج بوش در برابر منطقه در ۶ مارس ۱۹۹۲ در کنگره بود. او حمایت از اقدامات امنیتی منطقه‌ای، یعنی توجه به شورای همکاری خلیج فارس، تمرین مشترک نظامی، تداوم حضور ناوگان آمریکا در منطقه، اقدام پیچیده در کنترل اشاعه سلاحهای کشتار جمعی و موشک دوربرد، به کارگیری و حمل آن، پیشرفت مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و توسعه اقتصادی منطقه را عنوان کرد. در این سیاست سلاحهای متعارف در سطح منطقه مطرح نشد. بوش در سیاست خود بر سلاحهای کشتار جمعی تأکید کرد؛ چیزی که ریگان آن را در جنگ تحمیلی نادیده گرفت.

### میزان تهدید

میزان تهدید در واقع به درجه خطری باز می‌گردد که هر عامل نسبت به منافع خود دارد. چنانچه منافع حیاتی باشد، برای رفع تهدید از هر ابزاری از جمله زور بهره‌گیری می‌شود. بر همین اساس در وضع حاضر، حکومت صدام در بین تصمیم‌گیرندگان آمریکایی یک تهدید است و در این مورد اجماع نظر وجود دارد. اما نسبت به میزان تهدید، اختلاف نظر دیده می‌شود. امنیت کشورهای متحد آمریکا در منطقه بویژه کویت و عربستان نیز از منافع حیاتی واشنگتن به شمار می‌آید. صدام، تهدیدی جدی علیه این منافع است. امنیت اسرائیل نیز جزء منافع حیاتی آمریکا است. یکی از شاخصهای مهم امنیت اسرائیل نیز مذاکرات "صلح" اعراب و اسرائیل است. حکومت صدام در برابر این موضوع نیز تهدید به حساب می‌آید. ابزار عراق برای به فعلیت در آوردن تهدید اول، یعنی تهدید علیه همسایگان، قدرت نظامی در سطح متعارف است. ابزار تهدید در برابر اسرائیل نیز سلاحهای اتمی و دیگر سلاحهای کشتار جمعی است. به‌رغم تلاشهای سازمان ملل در هیچ یک از دو سطح یاد شده تضمینی برای خلع سلاح عراق وجود ندارد.

ضمناً، آمریکا در داخل عراق نیز منفعی برای خود فرض کرده است. حفظ تمامیت ارضی عراق برای واشنگتن در زمره منافع حیاتی اوست.<sup>(۱)</sup> زیرا پیامدهای از هم پاشیدگی عراق برای آمریکا روشن نیست؛ ضمن اینکه اگر قرار شود روزی یک کشور منطقه‌ای در برابر ایران اسلامی ایستادگی کند، همچنان کشور عراق با وضعیت ژئوپلیتیکی موجود آن است. به علاوه، تجزیه عراق مورد پذیرش ترکیه، که از متحدان اصلی آمریکا در منطقه است، نیست.<sup>(۲)</sup> همچنین آمریکا در قسمت شمالی عراق، منافع به اصطلاح بشری دارد؛ در حالی که در جنوب، برای خود منافع حیاتی قائل است. زیرا در قسمت جنوب است که حکومت عراق به آسانی متحدان آمریکا را تهدید می‌کند.<sup>(۳)</sup> به هر حال در هر یک از سطوح مورد بحث، صدام برای منافع حیاتی آمریکا خطری جدی به شمار می‌آید که استراتژی آمریکا در واقع رویارویی با این تهدید است. برای رویارویی با این تهدید نیز واشنگتن ناگزیر است از بین

1- Bruce O. Riedel, *Op.Cit.*

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

راهکارهای مختلفی که قبلاً ذکر شد، یکی را انتخاب کند. سرنگونی از جمله راهکارهایی است که اخیراً عنوان می‌شود.

انتخابات ۱۹۹۶ و روی کار آمدن وزیر خارجه جدید، خانم آلبرایت به جای وارن کریستوفر، وضع جدیدی در برابر عراق پیش آورد. خانم آلبرایت، که قبل از این نماینده آمریکا در سازمان ملل بود، چهره‌ای تندرو به شمار می‌آمد. بر همین اساس او سرنگونی صدام را مجدداً مطرح کرد. این موضع در ماه مارس ۱۹۹۷ کمی تغییر کرد. وی تصریح نمود که تحریمها علیه عراق برداشته نخواهد شد مگر اینکه صدام روش دمکراتیک را در داخل اتخاذ کند یا کنار رود. او همچنین اعلام کرد که فشارها تا هرکجا لازم باشد، ادامه خواهد داشت. وی بر رژیم جایگزین نیز تأکید، و عنوان کرد چنانکه حکومت جدید سرکار آید، کمک غرب سریعاً به عراق سرازیر خواهد شد.<sup>(۱)</sup> در نهم دسامبر ۱۹۹۸ نیز سندی برگر مشاور شورای امنیت ملی آمریکا اعلام کرد که آمریکا قدم به قدم با دشمنان صدام به منظور سقوط صدام کار خواهد کرد.<sup>(۲)</sup> حتی اگر احتمال سرنگونی داشته و عراق بدون صدام نیز متصور باشد، مشکلات زیادی به بار می‌آورد. در مورد عراق بدون صدام سؤالاتی از این دست در بین استراتژیستهای آمریکایی مطرح است: اگر صدام نباشد خواسته آمریکا در داخل عراق و منطقه چیست و چه معنایی در رابطه با آمریکا پیدا می‌کند؟ آیا باجخواهی عراق علیه کویت تمام خواهد شد؟ آیا دشمنی با آمریکا تداوم پیدا می‌کند؟ چه نوع رژیمی روی کار خواهد آمد؟ دیکتاتوری یا دمکراسی؟ چه کسی رهبر خواهد بود؟ کسی مثل صدام، با هوشتر مؤثرتر در پیشبرد منافع ملی عراق؟ حکومت بعدی چه اثری بر برداشت مردم عراق از منافع ملی خواهد داشت؟ جایگاه عراق در مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل چیست؟ آیا رژیم بعد از صدام نسبت به سلاح کشتار جمعی اسرائیل آرامش بیشتری نسبت به صدام خواهد داشت؟ حکومت جدید نسبت به سلاح اتمی آمریکا، هندو پاکستان چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؟ آیا رژیم بعدی خود، ساخت چنین سلاحی را متوقف خواهد کرد؟<sup>(۳)</sup>

1- Robin Wright, *Op.Cit.*

۲- رجوع شود به :

Key events in Iraq-U.S. relations, AP. Dec.17.1998.

۳- برای اطلاع بیشتر، بنگرید به گزارش :

Middle East Policy Council Conference, Jan-18, 1999.



### عراق پس از صدام

پیش‌بینی نسبت به آینده نیز بر انتخاب راهکار مؤثر است. آنچه در این زمینه لازم به ذکر است، عراق بدون صدام است. گفته می‌شود که بعد از صدام از تکریت‌ها و اقوام صدام کسی در حکومت نخواهد ماند، اما حزب بعث، گارد جمهوری و تشکیلات امنیتی به عنوان بازیگران مهم، نقش خواهند داشت. صدام عامل وحدت عراق نبوده زیرا عراق چهاردهه قبل از صدام در همین حالت بوده است. او را نباید با تیتو در یوگسلاوی مقایسه کرد. عراق هنوز در مرزهای موجود خویش معنادار است.<sup>(۱)</sup>

عراق بعد از صدام، ثبات نخواهد داشت. وجود گروه‌های مختلف با اقتصادی خراب مشکل‌آفرین است. برخی از نخبگان سعی می‌کنند عراق را از نظر اقتصادی به آنچه در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود، بازگردانند. بنابراین دوره انتقال راحت نیست. ضدیت با صدام هم به معنای علاقه به دموکراسی نیست. مردم عراق از نظر شهروندی به سطح مردم کویت هم نرسیده‌اند. به علاوه در عراق نزاع بین سکولاریسم و دینداری اسلامی به وجود خواهد آمد و بنابه گفته معاون شورای اطلاعات ملی برخی از کشورهای عرب نسبت به جانشینی صدام نگران‌اند که سرمایه‌های غرب به آن کشور سرازیر شود و لذا این کشورها بهره کمتری ببرند.<sup>(۲)</sup>

به گفته برخی از مقامات و نظریه‌پردازان آمریکا راهی برای کردها که بتوانند صدام را تهدید کنند، وجود ندارد، غیر از اینکه کاخ سفید در فکر استقلال آنها باشد که از نظر ترکیه و بسیاری از متحدان منطقه واشنگتن پذیرفته نیست و حداقل زمینه همکاری ترکیه با واشنگتن را نیز از بین خواهد برد و حمایت ارتش و سنی‌ها را از صدام افزایش می‌دهد. آمریکا برای حفظ منافع خود در منطقه باید اختلاف بین دو گروه کردی را حتی المقدور کم کند و ارتباط آنها را با حکومت عراق و ایران نیز کاهش دهد؛ تقویت توان اقتصادی کردها و نجات آنها از دست صدام در برنامه آمریکا باشد. واشنگتن باین واقعیت تلخ روبه‌روست که خودمختاری واقعی کردها بدون رفتن صدام عملی نیست. جهان بدون صدام راحت خواهد بود، ولی حذف او را نباید به صورت هدف واضح مطرح کرد. اگر ایالات متحده چنین کند، هر روزی که صدام بیشتر بماند، یک پیروزی برای وی به حساب می‌آید؛ ضمن اینکه آمریکا ابزار لازم

1- *Ibid.*2- *Ibid.*

برای این کار را ندارد. ضمناً تجزیه عراق را حتی اگر به رفتن صدام منجر شود، نباید پذیرفت.<sup>(۱)</sup> همین سیاست را همزمان، کلینتون مطرح کرد. او هم از کنگره ملی به عنوان آلترناتیوی در برابر حکومت صدام یاد کرد.<sup>(۲)</sup> کنگره ملی از این نظر که آلترناتیو دمکراتیک، پلورالیستی است و با همسایگان نیز از در نرمش در آمده و هدف و یکپارچگی عراق را حفظ می‌کند به حساب می‌آید.<sup>(۳)</sup> با وجود این در حال حاضر، صلاحیت و توانمندی کنگره ملی عراق نیز شدیداً زیر سؤال است. از دید مقامات آمریکایی تمامیت ارضی عراق به حدی مهم است که حتی اگر تجزیه عراق به حذف صدام منجر شود، مطلوب و اشنگتن نیست.<sup>(۴)</sup> به هر حال سؤال این است که واشنگتن کدام هدف را دنبال می‌کند. بروس رایدل دستیار ویژه کلینتون و مدیر ارشد امور خارجه خاور نزدیک و جنوب آسیا، هدف آمریکا را چنین بازگو می‌کند:

« حذف صدام و کتار دهنده تکریم می‌دهد و لکه  
 تمهیدات و کار و بار و یحییان طاعتی با بشه همین  
 اسلیم با امتیاز یکتا یز یا هوقه طور چری یاد ای تکه  
 آمادگی و دیوار و قتل‌گنجه ها شو او نیستن و مان  
 ملت حوقه تلح همین با یگا فود علقه یزید.»<sup>(۵)</sup>

در این ارتباط چند مسأله حایز اهمیت است: ۱- رفتار متقابل چندساله اخیر بین عراق و آمریکا چنان وضعیتی به وجود آورده است که آمریکا می‌تواند عراق را در جامعه بین‌المللی بپذیرد و نه می‌تواند صدام حسین را بر احتی سرنگون سازد. مهمترین نکته این است که حمایتها از آمریکا کاهش یافته است. زمان نیز به نفع صدام در پیش است. فرانسه، روسیه و خیلی از کشورهای عربی در تحریم بیشتر و نظارت تسلیحاتی،

۱- بنگرید به:

Brooking Home Page, 24-08-1999.

۲- اظهارات ادوارد جرجیان ۱۵ مارس ۱۹۹۳.

۳- رابرت پولیترو معاون وزارت خارجه آمریکا در امور شرق نزدیک ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴؛ نیومن، مدیر دفتر امور بخش شمالی خلیج فارس، ۲۷ ژانویه ۱۹۹۴.

4- Bruce O. Riedel, "U.S Policy In The Gulf : Five Years of Dual Containment", POLICYWATCH, *Special Policy Forum Report*. No.315, May, 8, 1998.

5- *Ibid.*

جانب عراق را می‌گیرند. در درگیری ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹ بین واشنگتن و عراق، حکومت عراق به این باور رسید که اقدام نظامی آمریکا اعتبار خویش را از دست داده است و عراق می‌تواند کم‌کم به جامعه بین‌المللی بازگردد. در این بحران، بازدید آنسکام مجاز شد، ولی عراق به وظیفه خود در زمینه عرضه اطلاعات درباره برنامه تسلیحاتی خویش گزارش نداد.<sup>(۱)</sup>

در نیمه اول ۱۹۹۷ متحدان آمریکا دیپلماتهای خویش را به عراق بازگرداندند و وارد معامله با عراق شدند. کشورهای ایتالیا، اسپانیا و یونان سفارت خویش را بازگشایی کردند و فرانسه پس از هفت سال بخش حافظ منافع خویش را گشود. همه اینها به معنای پذیرش ضمنی\* رژیم عراق است که از دید واشنگتن، رژیمی "خشن" است. در همین حال، هیأت‌های پارلمانی ایتالیایی و فرانسوی برای مذاکره به عراق رفتند. یک افسر نظامی فرانسوی و نیز یک گروه تجاری متشکل از پنجاه شرکت فرانسوی برای شرکت در نمایشگاه سه روزه و به منظور عقد قرارداد با بغداد عازم آن کشور شدند.<sup>(۲)</sup>

در خلیج فارس هم اعضای ائتلاف نماینده‌ای به عراق فرستاد. سوریه نیز برای نخستین بار در نسل موجود، سه نقطه مرزی را بر روی عراق گشود و رئیس‌اتاق بازرگانی آن کشور از بغداد دیدار کرد. به علاوه، اردن با عراق وارد همکاری شد و مصر نیز برای رفع تحریم از عراق، فشارهایی را به عمل آورد. قبل از این روسیه قرارداد نفتی ۸ میلیارد دلاری با عراق امضا کرد. قرارداد ۸ تا ۱۲ میلیارد دلاری دیگری نیز مطرح شد که اگر چه به دلیل تحریم عملی نیست، ولی روسیه آن را پس نگرفت.

همه اینها سبب شد که تحریم اقتصادی سست شود. صدام حمایت مردم را برای فشار در برابر تحریم به دست آورده است. همچنین در عکس‌العمل نسبت به گزارشها در باره خسارت وارده به عراق غلو شده است. لذا قطعنامه ۱۱۵۳ شورای امنیت سازمان ملل در فوریه ۱۹۹۸ به عراق اجازه داد بیشتر از آن مقداری که عراق بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ (۹/۵ میلیارد) به طور معمول نفت صادر می‌کرد، نفت بفروشد.<sup>(۳)</sup> در حالی که برنامه نفت در برابر غذا، نیازهای غیرنظامی عراق را تأمین می‌کند، صدام سالیانه ۴۰۰ میلیون دلار از طریق اردن و ترکیه نفت

1- *Ibid.*

\* De Facto.

2- Robin Wright, *Op.Cit.*

۳- این سخن را منابع گوناگون تأیید کرده‌اند.

صادر می‌کند و محدودیتی در برابر آن وجود ندارد.<sup>(۱)</sup> به علاوه در زمینه منطقه پرواز ممنوع در حالی که آلبرایت بحث از سرنگونی صدام می‌کند، حکومت عراق از تضادهای بین ائتلاف بهره‌برداری می‌کند. در حج ۱۹۹۷ عراق هواپیماهای خود را از منطقه پرواز ممنوع عبور داد.<sup>(۲)</sup> از سوی دیگر، تشکیلات اطراف صدام نیز به گونه‌ای است که هیچ منفذی برای رسوخ باقی نمی‌گذارد.

مردم عراق نیز در مقایسه با ملت‌هایی مثل کویت آمادگی لازم را برای پذیرش سیستم دمکراتیک ندارند؛ حتی اگر با صدام مخالف هم باشند.<sup>(۳)</sup> اما با وجود فشارها و چالش‌ها که پیش روی صدام وجود دارد، وی همچنان بر سر حکومت بوده و خواهد ماند.<sup>(۴)</sup> با عنایت به این تحولات ذکر شده، آمریکا بیش از همه بر اجرای دو قطعنامه شورای امنیت تأکید می‌کند: قطعنامه ۶۸۷ و ۶۸۸. قطعنامه اول بر رفتار خارجی حکومت عراق تأکید دارد و قطعنامه دوم زمینه‌سازی داخلی برای تغییرات آینده است. قطعنامه ۶۸۷ لغو تحریم‌ها را به چهار شرط منوط کرده است: ۱- توقف حمایت از تروریسم ۲- تسلیم و افشای برنامه‌های توسعه سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های دوربرد ۳- به رسمیت شناختن استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی کویت ۴- پاسخگویی در برابر افراد و اموال ربوده شده از کویت به دست عوامل عراقی. از سوی دیگر، قطعنامه ۶۸۸ از صدام می‌خواهد تا فشار را از روی مردم بردارد و راه را برای فرایند دمکراسی بگشاید. اجرای این قطعنامه به اندازه‌ای اهمیت دارد که از سوی برخی دولتمردان آمریکایی پذیرش آن به معنای برکناری نهایی صدام حسین از قدرت است.<sup>(۵)</sup>

در مجموع سیاست رویارویی با صدام تا زمان تغییر رژیم و استقرار رهبری جدید، که آمادگی پذیرش الزامات قطعنامه‌های شورای امنیت را داشته باشد، ادامه خواهد داشت. جلوگیری از دسترسی صدام به منابع مالی لازم برای ساخت انواع تسلیحات، و سرانجام تغییر

1- Bruce O. Riedel, *Op.Cit.*

2- Robin Wright, *Op.Cit.*

3- Ellen Laiston, "Vice Chair man of National Intelligence Council", Middle East Policy Conference, Jan-28, 1999.

۴- رجوع شود به :

Country Briefing From the Economist Intelligence Unit, April, 29, 1999.

5- Ronald Newman, "Director of Office for Northern Section of Persian Gulf at the International Center for Meridian", Washington D.C., Jan, 27, 1994.

رژیم هم از برنامه‌های اعلان شده برخی از دولتمردان آمریکا است؛ ضمن اینکه آمریکا فشار مستقیم بر عراق را نیز ادامه خواهد داد. اجرای مقررات پرواز ممنوع در شمال و جنوب عراق عملاً صدام را از ۶۰٪ از حریم هوایی خویش محروم می‌سازد سیستم هشدار اولیه نیز برای رویارویی با تهدیدات عراق علیه همسایگان آن کشور تعبیه شده است. تاکنون آمریکا ۲۵۰ هزار سورتی پرواز روی عراق انجام داده است.<sup>(۱)</sup>

به زعم مقامات آمریکا «عراق باید به عنوان اولویت تشکیلات اطلاعاتی آمریکا باقی بماند. از نظر نظامی، آمریکا باید بتواند تجاوز متعارف را دفع کند و در زمینه پیشگیری و بازدارندگی سلاح‌های کشتار جمعی آماده باشد و با هر حکومت حامی تروریسم مقابله کند. دیپلماسی آمریکا فقط با پشتیبانی نظامی موفق است. لذا آمریکا در سطح فعلی باید حضور نظامی داشته باشد ولی در منطقه توقف نکند. تمرینات هوایی، حضور ناوگان نظامی و نیروی هوایی دور از ساحل و حضور نظامی غیرمحسوس باید وجود داشته باشد.»<sup>(۲)</sup> «ضمناً، موفقیت سیاست آمریکا در برابر عراق، مشروط به پیشرفت سیاست واشنگتن نسبت به ایران نیز هست. براین اساس، آمریکا باید فشار اقتصادی بیشتری به ایران وارد، و دسترسی او را محدود کند تا مشکلات اقتصادی این کشور افزایش یابد و مخالفت داخلی برانگیخته شود. ایران که تهدید منطقه‌ای بوده، قادر است هر اقدامی در زمینه کنارگذاشتن صدام را خنثی کند. لذا رویارویی با توانمندی نظامی ایران و هشدار (نه فقط در لفظ) در زمینه غیرقابل پذیرش بودن تاخت و تاز آینده آن کشور در عراق باید جزء سیاست واشنگتن باشد. آمریکا ضمناً این اهداف را یکجانبه نمی‌تواند دنبال کند.»<sup>(۳)</sup>

روشن است که سرنگونی حکومت صدام سرلوحه کار آمریکا است. اما این سرنگونی با روش‌های برشمرده در این مقاله عملی نیست. آلترناتیو مورد نظر آمریکا یعنی کنگره ملی عراق اساساً حداقل شرایط لازم را برای این کار ندارد. حداقل، سرنگونی در کوتاه‌مدت نه تنها عملی نیست، بلکه به دلیل مشکلات بعدی آن، نشدنی است. مهار همه جانبه نیز عملی نیست، زیرا هم اکنون بخش‌های مهمی از آن در هم ریخته است. عراق با وجود مهار با کشورهای زیادی حتی از متحدان آمریکا وارد معامله شده است. بنابراین به نظر می‌رسد در کوتاه مدت آمریکا بر مهار محدود تأکید می‌کند و در دراز مدت مهار همه جانبه را با هدف

1- *Ibid.*2- Bruce O. Riedel, *Op.Cit.*

3- Brooking Home Page, 24-08-1994.

ایجاد زمینه‌های لازم برای تغییر حکومت و سوق دادن مردم به لزوم حکومتی جدید دنبال کند. بسیاری از سیاستهای امروز آمریکا می‌توانست هنگام اخراج عراق از کویت اعمال شود و به همین دلیل بخش زیادی از این سیاستها همچنان با علامت سؤال روبه‌روست. به همین دلیل، بسیاری از صاحب‌نظران، سیاست آمریکا را بن‌بست فرض می‌کنند.

### کلام آخر

سؤال اصلی استراتژی آمریکا در برابر عراق است. آمریکا "مه‌ار" عراق را به عنوان یک سیاست اعلام کرده‌است. اما در حالی که سیاست بحثی کلی است در استراتژی چگونگی، مکان و زمان اقدام مطرح است. به علاوه، این نکته نیز مطرح است که آیا واشنگتن بر اساس پیش‌بینی تحولات دست به کار می‌شود و یا بر مبنای اهداف و امکانات. آنچه روشن است تهدیدات حکومت فعلی عراق علیه منافع است که واشنگتن از آن یاد می‌کند. عراق همچنان تهدیدی علیه همسایگان خویش - که متحدان آمریکا هستند - به شمار می‌آید. ضمناً عراق بالقوه برای اسرائیل تهدید به حساب می‌آید. بخشی از این تهدیدات ریشه ژئوپلیتیکی دارد به گونه‌ای که هر حکومتی در عراق حاکم باشد تهدیدزا خواهد بود. بخش دیگری از این تهدیدات نیز ناشی از نوع حکومت و رژیم است. با وجود این، مقامات آمریکایی علت را در نوع حکومت، مخصوصاً شخص صدام می‌بینند. بر همین مبنای نیز طی سالهای اخیر بحث سرنگونی بیشتر مطرح می‌شود.

اما مسأله عملی، بودن استراتژی است. واشنگتن سرنگونی را خیلی دیر عنوان می‌کند. سرنگونی صدام در حال حاضر نه زمینه منطقه‌ای و بین‌المللی دارد و نه سازوکار داخلی (داخل عراق) برایش متصور است. تحریمها و اقدامات نظامی هم که اصولاً باید زمینه‌ساز سقوط صدام می‌شد موفق نبوده‌است. اقدام نظامی همراه با فشار اقتصادی، صدام را به پای میز مذاکره در معامله می‌کشاند، اما ابزار مناسبی برای سرنگونی نیست؛ ضمن اینکه با گذشت زمان، حزب بعث عراق علاوه بر تطبیق خود با موقعیت، راه‌های فرار را نیز به دست آورده‌است. آلترناتیو صدام نیز نکته بسیار مهمی است. حکومت بعدی مشکلات بسیار زیادی پیش روی خواهد داشت. ضمناً از نگاه واشنگتن، حکومت جدید، هم باید یکپارچگی عراق را حفظ، و هم از به وجود آمدن افغانستان جدید جلوگیری کند. کردستان

نیز مسأله مهمی است. مرز بین خودمختاری و استقلال در حال حاضر چندان روشن نیست. خودمختاری مطلوب کاخ سفید است اما خودمختاری زمینه استقلال به شمار می‌آید. استقلال کردهای عراق از این نظر که می‌تواند موجب نگرانی ایران باشد، مورد توجه واشنگتن است. اما همین امر برای متحد آمریکا یعنی ترکیه نیز تهدید است بویژه که جمعیت کرد ترکیه با ترکها مرز هویت بسیار روشنتری از کردهای ایران با فارسها دارد. در ایران آمیختگی کردها با فارسها بسیار بیش از آن چیزی است که در ترکیه دیده می‌شود.

به علاوه، حکومت جدید نباید همچنان طرفدار جمهوری اسلامی ایران باشد. بنابراین، اگر چه در سطح تبلیغاتی، واشنگتن روی کنگره ملی عراق کار می‌کند، اما این نکته روشن است که این نیرو نمی‌تواند بدل حکومت فعلی باشد. لذا به نظر می‌رسد آمریکا بیشتر به ترکیب فعلی حزب بعث و تکریتی‌ها توجه داشته باشد که در آن، صدام و نزدیکانش نقش چندان ناداشته باشند و این با واقعتهای سخت موجود شاید سازگارتر است. از این رو، وقتی واشنگتن از خیزش مردم عراق سخن می‌گوید در واقع همچنان انتظار دارد که نظام موجود باقی بماند و از درون همین تشکیلات افراد جدیدی سردر آورند. برای وصول به چنین هدفی نیز به نظر می‌رسد در کوتاه مدت، واشنگتن آمیزه‌ای از سیاست مهار خفیف و بازدارندگی را دنبال کند. در بازدارندگی، کانون توجه به توانمندی نظامی عراق است. البته در این مورد اختلاف بر سر این است که آیا به سلاحهای کشتار جمعی عراق توجه شود یا به سلاحهای متعارف. در بحثهای اخیر که عنوان می‌شود، هدف بازدارندگی یکی از این دو است که بیشتر سلاحهای کشتار جمعی است. این گزینش در واقع از تأثیر متقابل دو سطح مختلف جنگ‌افزار بر یکدیگر ناشی می‌شود. انتظار این است که هدف بازدارندگی سلاحهای کشتار جمعی عراق باشد زیرا این سلاحها تهدیدی علیه اسرائیل و دیگر منافع آمریکا به شمار می‌آید. این سیاست ضمناً این امکان مانور را به واشنگتن می‌دهد تا از مهار همه جانبه که تداوم آن عملی نیست، به سمت مهار خفیف روی آورد. به هر حال، سیاست دراز مدت نیز سرنگونی است. سؤال جدی همچنان این است که عراق بدون صدام تا چه حد امکانپذیر است. در آمریکا برخی او را با تیتو در یوگسلاوی مقایسه می‌کنند که بارفتن او یوگسلاوی هم از هم گسست. اما متقابلاً، عده‌ای این فکر را نمی‌پذیرند و استدلال می‌کنند که عراق حتی چهار دهه قبل از صدام دارای همین وضع بوده است. لذا دلیلی ندارد که وی را عامل وحدت

این کشور به شمار آوریم.<sup>(۱)</sup>

---

۱- به عنوان مثال، رجوع شود به اظهارات معاون شورای اطلاعات ملی در :  
Middle East Policy Conference, Jan,28,1999.